**آسنوخرتو، گئوشتاخرتو**

**وحیدی، حسین**

آدمی فربه شود از راه گوش

مولانا

فرهنگ زرتشتی فرهنگی است خردپرور و اندیشه‏گستر.گات‏ها با ستایش از «ونگهومننگهه»،«هومن» ، «بهمن»،«نیک‏اندیشی» آغاز می‏گردد و در همهء سرودها و هومن راهبر آدمی به سوی پاکی و راستی و رستگاری شناسانده می‏شود.واژهء ستودهء دیگر در گات‏ها و دیگر دفترهای زرتشتی خرد است که باز راهبر آدمی به سوی زندگی‏ نیک و آرام و شادمانه است.آن‏چه دربارهء دیدگاه فرهنگ زرتشتی دربارهء خرد و اندیشه‏ گفتنی است،آنست که فرهنگ زرتشتی خرد را در آدمی تنها به چهر نیروی جدا از پیرامون‏ و گوهری سره‏که خودبه‏خود و بدون وابستگی و همبستگی با پیرامون و جهان بیرون‏ از ذهن می‏تواند ببالد و به شناخت و باز کافت(تحلیل-آنالیز)رویدادها و پدیده‏ها توانا گردد،نمی‏شناسد.بلکه وارونهء این دیدگاه فرهنگ زرتشتی خرد را در آدمی دارای دو ساختار می‏داند،یکی ساختار سرشتی و دیگر ساختار برخاسته از پیرامون که هردو با هم و با همکنشی و همسوئی می‏توانند راهبر و راهگشای آدمی به سوی بهزیوی و رستگاری باشند.در این نوشتار کوشش می‏شود این دیدگاه ویژه و بسیار ارزشمند فرهنگ‏ زرتشتی روشن گردد.

در اوستا همانگونه که گفته شد خرد دارای دو ساختار است،یکی خرد برخاسته از سرشت و دیگری خرد برخاسته از پیرامون،که این دو ساختار در اوستا با دو زبانزد «آسنوخرتو»و«گئوشتاخرتو»می‏آید.آسن به‏معنای سرشت و گئوشتا به‏معنای شنیدنی.

«نماژ اوی وسف آگاه خاورکش فرستید فه‏شت فروهر زرتشت سپنتمان آخشته‏ اوی دامان و دین دانش و روشن آسن خردی و گوشو سرود خردی و شناسگه‏ و راینیداره وسف هستان و بودان و بیدان و...»

«درود به پروردگار بسیار آگاه فروغمندی که ستوده فروهر زرتشت اسپنتمان را فرستاد تا با آشتی و مهر و دین و دانش و خرد سرشتی و خرد دریافتنی و توانایی شناخت همهء بودها و هست‏ها و...»1

همانگونه که در بند بالا می‏بینیم در خرده اوستا هنگام آوردن واژهء خرد از دو خرد، یک خرد سرشتی و دیگر خردی که از راه شنودن و یا به گفتهء دیگر خردی که در پیوند با پیرامون در آدمی می‏بالد و می‏پرورد یاد می‏کند که این یاد کردن از دو خرد در اوستا رویدادی نیست و بلکه بر پایه نگرش فرهنگ زرتشتی به خرد با ژرف‏اندیشی ویژهء اوستاست.

همانگونه که گفته شد اندیشه و خرد در آدمی نیروی شناخت و دریافت و بازکافت‏ و یادآوری است که برآیند روند بالندگی آدمی در زندگی سرشتی و هازمانی(اجتماعی) است و از همین گفته خرد به دو بهر بخش می‏شود،بهری که زادهء سرشت است و از روند بالندگی زیستی و ژادگانی(ژنتیک-ژاد-ژن)در آدمی پدید می‏آید و دیگری خرد برخاسته از همبستگی با پیرامون.یک کودک،همگام و همزمان با بالش تن،بالندگی خرد هم پیدا می‏کند.یک بالندگی سرشتی برخاسته از نیازها و کنش و واکنش‏های زیستی و دیگری خرد برخاسته از داد و ستدهای ویدائی(علم و اطلاع)و آگاهی با پیرامون‏ خود.

ارزش دیدگاه و نگرهء فرهنگ زرتشتی دربارهء خرد در اینست که با بخش کردن خرد به دو بهر آسنوخرتو(خرد سرشتی)و گئوشتاخرتو(خرد دریافتنی)راه‏ درست شناخت و دریافت و بازکافت رویدادها و همچنین راه درست بالندگی را به ما می‏آموزد.در این‏باره می‏گوئیم که:خرد و اندیشه را میتوان به چهر نیرویی سره در آدمی‏ انگاشت و چنین گمان کرد که خود اندیشه با نیرو و توان ذاتی و گوهری که دارد ما را می‏تواند به آسانی و به خوبی به آماجی که در پیش داریم رهنما باشد و راه درست و نادرست را به ما باز بنماید که البته این دیدگاهی است نادرست.خرد و اندیشه هر اندازه‏ هم پر توان و نیرومند باشد جدا از رویدادهای بیرون از ذهن و بدون پیوند به آن چه‏ که در پیرامون می‏گذرد نمی‏تواند راهبر ما به سوی راستادی(حقیقت)رویدادها و پدیده‏ها باشد.اینگونه نگرش به اندیشه و خرد همان نگرشی است که در تاریخ فلسفه‏ و دانش،دریایی پندار و واژه‏گرایی و واژه‏پردازی را پدید آورده است.در این شیوه‏ فیلسوف و دانشمند در کنج اتاق دربستهء خویش می‏نشیند و با نیروی اندیشه و خرد خود همهء دشواری‏های جهان را می‏گشاید.تاریخ‏نویس خامه به دست می‏گیرد و تاریخ جهان‏ را از«هبوط آدم تا سقوط عالم»به روی کاغذ می‏ریزد و در پاسخ پرسنده‏ای که شما برای نوشتن این دفتر بزرگ چه سندهایی در دست دارید،تاریخ‏نویس سرافرازانه انگشت‏ به پیشانی‏اش می‏زند و می‏گوید:این سند!شیوه وارونه خرد و اندیشه یاد شده بالا خرد و اندیشه‏ایست که همراه با یاری گرفتن از خرد و اندیشه سرشتی که او را به شناخت‏ (1).ستایش خداوند-خرده اوستا. درست از نادرست می‏کشاند به خرد دریافتنی و یا«گئوشتاخرتو»نیز روی می‏کند.در این شیوه آدمی هم از گوهر و نیروی ذاتی خرد و اندیشه خویش بهره می‏گیرد و هم از آن چه که از پیرامون دریافت می‏کند و از همین‏روست که در این شیوه به ناچار در کار شناخت و دریافت و بازکافت،پای دیدن و شنیدن و آزمودن به میان آید.در این شیوه‏ آدمی به ناچار رویدادهای بیرون از ذهن خود را هرچند تلخ و هرچند شیرین باشد می‏آزماید و آزموده‏های خود را به گنجینه یاد خویش می‏سپارد و با یاری گرفتن از خرد- سرشتی را ستادی هرچیز را درمی‏یابد که این شیوه همان شیوه‏ایست که فرهنگ زرتشتی‏ فرا راه ما می‏نهد.فرهنگ زرتشتی در همه نیایش‏ها و سرودها ما را به دیدن جهان‏ بیرون از ذهن و درباره دیده‏ها به ژرفی اندیشیدن فرامی‏خواند.در همان نیایشی که یک‏ بند آن در بالا آمده بند دیگری هست که چنین است.

«سپاس به آفریدگار بزرگی که با نیروی دانش همیشگی و برتری خویش شش‏ امشاسپندان و ستودگان و بهشت روشن و سرای سرود و گرد آسمان و خورشید رخشنده و ماه تابان و بیشمار ستارگان و باد و هوا و آتش و آب و زمین‏ و گیاهان و جانوران و فلزها و مردمان را آفرید.»

جز نمودهای گیتی فرهنگ زرتشتی به ساختار پیرامون و هازمان آدمی نیز رو می‏کند.در نیایش‏های زرتشتی بیدرنگ پس از ستایش اهورامزدا و ستودگان هستی از نهادهای هازمانی یاد می‏گردد و ستایش می‏شود.نهادهائی چون مان و ویس وزنتوودخیو که امروزه معنای خانواده و ده و شهر و کشور را می‏دهد.

بدینسان فرهنگ زرتشتی با روی نمودن و ارج نهادن به«گئوشتاخرتو»ما را از لغزش بزرگ پناه بردن به خود و پندارگرائی و پنداربافی بازمی‏دارد و از سوی دیگر فرهنگ زرتشتی با شناساندن«آسنوخرتو»ما را از لغزشی که لغزش کارمان گردایی‏ (پراگماتیسم)است بازمی‏دارد.اگر ما تنها به پیرامون خویش بنگریم و بدون یاری-گرفتن از خرد سرشتی تنها آن‏چه را که پیرامون به ما فرمان می‏دهد بپذیریم بناچار شناخت و کنش ما به سوی آن چه ما را«بکار آید»رهنما می‏شود که هوده این روش فرو رفتن‏ به گرداب‏هایی است که انسان امروزه با نمودهای بسیاری از آن روبروست.روش آن چه‏ «بکار آید»خواه‏ناخواه آدمی را به سوی ماکیاولیسم شوم می‏رساند،روشی که چه در گذشته‏ و چه در حال از سوی نیروهای برتری جوی فزونخواه به کار بسته می‏شده و می‏شود. آن چه از بکار بستن این روش به دست می‏آید زیر پا نهادن همهء انگیزش‏ها و خواست‏هایی‏ است که خرد راستین و خرد سرشتی آدمی راهبر آنست.

و چنین است ک دیدگاه و نگرش فرهنگ زرتشتی به خرد و اندیشه که امروز هم با سنجه‏های(معیار)دانشی پذیرفتنی است و می‏تواند ما را به سوی شناخت درست از نادرست و و شناخت راه بهزیوی و بهسازی رهنما باشد.